

کتاب: اخلاق مسیحی

نوشته: چ. س. لوئیس

ترجمه: ر. نامور

فصل دوازدهم: ایمان

در آغاز توجه دقیق خوانندگان جلب می‌شود. بدین معنی که اگر گفتار فعلی ما برای خواننده معنی ندارد و جوابی به پرسش‌هایی که هرگز فرصت سؤال آنها را نداشتید نمی‌دهد، فوری آن را دور بیندازید و اهمیت ندهید. بعضی مسایل در مسیحیت هست که قبل از مسیحی شدن از خارج هم می‌توان آنها را درك كرد. برعکس بسیاری مسایل دیگر هست که تا مسافتی در طریقت مسیحیت طی نکنید، نمی‌توانید درك کنید. این مسایل صرفاً عملی است. گر چه به نظر چنین نمی‌آید. این مسایل عبارت از دستوراتی است که مخصوصاً با دو راهی‌ها و موانع سفر روحانی سر و کار دارد و تا شخص به آن مراحل نرسد، هیچ معنی ندارد. هر موقع بیانی در کتب مسیحی پیدا کنید که از درك آن عاجز می‌مانید، اهمیت ندهید و آن را به حال خود بگذارید. يك روزی و شاید سالها بعد ناگهان متوجه می‌شوید که منظور چیست. و اگر کسی اکنون بتواند آنرا درك نماید فقط برایش زیان‌بخش است. البته تمام این چیزها بر علیه خود نگارنده است. موضوعی که اکنون توضیح می‌دهیم ممکن است از قدرت فکری خارج باشد، یعنی فکر کنم که دارای مزایایی که ذکر می‌شود هستم در صورتی که نیستم. پس فقط می‌توان از مسیحیان مجربی در این امر تقاضا کرد که با دقت زیاد در باره این اظهارات مراقبت فرمایند و اگر خطایی می‌شود اصلاح فرمایند و سایرین هم بیاناتم را مطالعه و اگر کمکی بود استفاده برند نه از این لحاظ که حق با نگارنده است.

اکنون به معنی دوم ایمان می‌پردازیم. گفتیم که ایمان بدین مفهوم بعد از آن پیش می‌آید که شخص به بهترین وجهی سعی کند فضایل اخلاقی مسیحیت را اجرا کند، ولی از عهده برنیامده و بفهمد که اگر خیلی کوشش می‌کرد فقط می‌توانست چیزی را که به خدا تعلق داشته برگرداند. به عبارت دیگر به ورشکستگی خود پی می‌برد. حالا باید بدانیم که خدا واقعا به عملیات ما چندان علاقه‌مند نیست. چیزی که خدا بدان علاقه‌مند است این است که ما مخلوقات باشیم با يك خاصیت و نوع مشخصی. یعنی همان نوع مخلوقات باشیم که به يك نوعی با او مربوط باشیم. نگفتم که «به يك طریقی با یکدیگر هم مربوط باشیم» زیرا این قسمت خود به خود شامل آن است. اگر نسبت به خدا صاف و درست باشیم، ناگزیر با همه هموعان خود هم صاف و درست خواهیم بود، همان طوری که اگر همه میله‌های چرخ دوچرخه درست در تویی چرخ قرار داده شود، طبعاً نسبتشان با یکدیگر درست خواهد بود و تا انسان خدا را مثل ممتحنی بداند که برای او يك نوع معامله‌ای مقرر داشته و تا در فکر ادعاهای میان خود و خداست، هنوز ارتباط صحیحی با خدا پیدا نکرده است. او راجع به کیفیت خدا و کیفیت انسان سؤفاهم و تا حقیقت ورشکستگی بشر را کشف نکند، ارتباط صحیحی با خدا پیدا نمی‌کند.

در این‌جا کلمه «کشف» کردن بعضی اخص کشف کردن به‌کار برده شده و طوطی وار این کلمه به کار برده نشده، البته هر کودکی در کوچکی يك نوع تربیت دینی پیدا کند به زودی یاد

خواهد گرفت که بگوید که هر چه ما به خدا تقدیم کنیم مال خود اوست و ما قادر نیستیم حتی آن چه خدا به ما داده به او پس بدهیم و فقط مقداری از استعدادهای خدا داده را به کار می‌بریم، ولی مقصود این است که واقعا این موضوع را باید کشف نمود و به وسیله تجربه عملی به صحت آن پی برد. اکنون بدان معنی که گفته شد، کشف می‌کنیم که از مراعات قانون الهی عاجزیم. مگر این که خیلی خیلی جد و جهد کنیم (و باز هم موفق نمی‌شویم). اگر هم واقعا کوشش کنیم هر چه بگوییم، باز همیشه در عمق فکر ما این عقیده خواهد بود که اگر این دفعه بیشتر کوشش کنیم موفق خواهیم شد که کاملا خوب باشیم. پس به يك معنی راه بازگشت به خدا يك راه کوشش اخلاقی است که باید پیوسته بیشتر و سخت‌تر بکوشیم، ولی به يك معنی دیگر کوشیدن بالاخره ما را به سر منزل مقصود نمی‌رساند. کلیه این کوشش به يك لحظه حیاتی منتهی می‌شود که در آن لحظه به سوی خدا متوجه شده و بگوییم «خدایا این کار را دیگر تو باید بکنی، زیرا از من ساخته نیست». محض خاطر خدا هیچ‌وقت از خودتان نپرسید: «آیا من به این مرحله رسیده‌ام؟» و آن وقت ننشینید و مواظب فکر خود نباشید که آیا پیشرفت می‌کند یا نه. این قسمت کاملا شخص را در راه غلط می‌گذارد. وقتی مهم‌ترین اتفاق در زندگی ما رخ می‌دهد، غالب اوقات در آن لحظه نمی‌دانیم چه اتفاقی افتاده است.

شخص همیشه به خودش نمی‌گوید: «او هوی، من در حال رشد هستم». غالبا مواقعی که شخص به گذشته برمی‌گردد، متوجه می‌شود که چه اتفاق افتاده و متوجه می‌شود که به اصطلاح «در حال رشد» است. در امور ساده‌تر هم همین موضوع مشهود است. شخص که شروع می‌کند با اشتیاق مراقبت نماید که آیا به خواب می‌رود یا نه، محتمل است که کاملا بیدار بماند. به همین طریق چیزی که در این جا در باره‌اش گفتگو می‌شود، ممکن است به طور ناگهانی برای هر کس روی ندهد، همان‌طور که در مورد پولس رسول یا «جان بنیان» ناگهانی روی داد، بلکه ممکن است به قدری تدریجی باشد که هیچ‌کس نتواند ساعت معین یا حتی سال مخصوصی را نشان بدهد و چیزی که مهم است تغییر ماهیت است نه این که در موقع وقوع این تغییر ما چه حالتی داریم، این تغییر عبارت از این است که از اطمینانی که به‌کوشش شخصی خود داریم مایوس شده و آن چه می‌توانیم، انجام دهیم و بقیه را به خدا محول کنیم. ممکن است جمله «به خدا محول کنیم» سوءتفاهم گردد، ولی فعلا اهمیتی ندارد. به آن معنی که يك نفر مسیحی کارها را به خدا محول می‌نماید، باید تمام اعتماد خود را بسیج ب‌نماید و اطمینان داشته باشد که مسیح به يك طریقی شريك او در اطاعت کامل بشری است و از زمان تولد تا موقع مصلوب شدن اصل اطاعت از خدا را در نظر داشته است و بداند که مسیح او را به خود بیشتر شبیه خواص نمود و به يك معنی نواقص او را تکمیل خواهد کرد.

شاید مناسب باشد که بگوییم مسیح در مقابل چیزی که می‌دهد هیچ چیزی نمی‌خواهد. علاوه بر این او حتی همه چیز خود را در مقابل هیچ، اجری داده است. به يك معنی کلیه زندگانی مسیحی، شامل قبول آن پیشنهاد خیلی جالب توجه است. اما اشکال در این است که ما به مرحله‌ای برسیم که بفهمیم آن چه انجام داده و می‌توانیم انجام دهیم هیچ است. چیزی که ما به انجامش بی‌میل نبودیم این است که خدا نکات خوب ما را به حساب آورده و نکات بد ما را نادیده بگیرد. باز هم به يك معنی ممکن است بگوییم که تاکنون بشر به هیچ آزمایش غلبه نیافته است، مگر این که از سعی در غلبه بر آزمایش دست بکشیم و به عبارت دیگر تسلیم شویم. ولی باز هم از سعی و کوشش در راه صحیح و برای دلیل صحیح نباید دست کشید، مگر این که بهترین مساعی خود را مبذول بداریم. و باز به يك معنی اگر کسی همه چیز خود را تسلیم مسیح نماید، البته معنی‌اش این نیست که دست از کوشش بکشد. اعتماد او معنی‌اش

این است که البته شخص سعی کند کلیه گفته‌های او را انجام دهد. معنی ندارد که بگوییم به يك شخص اطمینان داریم در صورتی که نصیحت او را نشنویم. پس اگر واقعا خود را تسلیم او می‌نمایید نتیجه‌اش این است که سعی می‌کنید از او اطاعت کنید. ولی این سعی و کوشش به‌طریق جدیدی است و کمتر اندیشه و اضطراب دارد.

این کارها را برای آن نکنید که نجات یابید، بلکه برای این که او قبلا شروع به نجات دادن شما نموده است و انتظار نداشته باشید که در مقابل اعمال خود بهشت را به شما اجر بدهد، بلکه ناچار خواهیم به يك طریق معینی عمل کنید، زیرا نخستین اشعه ضعیفی از بهشت اکنون در درون شما جایگزین است. مسیحیان غالبا مباحثه می‌کنند که آیا راهنمای خانواده مسیحی اعمال نیک یا ایمان به مسیح است. این موضوع بسیار مشکلی است و مثل این است که بپرسیم کدام تیغه قیچی لازم‌تر است. يك کوشش اخلاقی تنها چیزی که شخص را به مرحله تسلیم می‌رساند. ایمان به مسیح تنها چیزی است که در آن مرحله شخصی را از نومیدی رهایی می‌بخشد و از ایمان به او اعمال نیک حتما پیدا می‌شود. دو تقلید از حقیقت است، فرقه‌های مختلف مسیحیت داشته و در گذشته مسیحیان دگر آنها را متهم به ایمان به این دو امر نموده‌اند، يك دسته متهم به این بودند که می‌گفتند «فقط اعمال نیک اهمیت دارد. سخاوت بهترین عمل نیک است. بهترین سخاوت از روی محبت دادن پول است و بهترین چیزی که باید پول در راهش خرج کرد کلیسا است. پس اگر مثلا دویست هزار ریال به ما بدهی تو را می‌آموزیم» البته جواب این محملات آن است که اعمال نیکی که به این منظور بشود و بخواهد بهشت را با پول بخرند، عمل نیک نیست، بلکه يك قسم احتکار تجارتي است. دسته دیگر متهم بودند که می‌گفتند: «اصل موضوع ایمان است، پس اگر ایمان داشته باشی اعمال اهمیت نمی‌دارد. پس فرزند من مرتکب گناه بشود و مسیح طوری خواهد کرد که در آخر فرقی در وضعیت ننماید».

پاسخ به این دسته این است که اگر آن چیزی را که «ایمان» به مسیح می‌خوانیم شامل این است که اصلا توجهی به فرمایشاتش نکنیم، پس این اصلا ایمان و اطمینان به او نیست که ما داریم، بلکه فقط قبول يك فرضیه عقلانی است راجع به او. واقعا کتاب مقدس ظاهرا به موضوع توجه داشته که هر دو موضوع را در يك جمله عجیب آورده و نیمه اولش این است که می‌گوید: «نجات خود را با ترس و لرز بطلبید» مثل این که همه چیز بستگی به ما و اعمال نیک ما دارد، ولی در نیمه دوم می‌فرماید: «زیرا خدا در شما عمل می‌کند». مثل این که همه کارها با خداست و ما هیچ کاری نمی‌کنیم. متأسفانه در مسیحیت به يك چنین موضوعی می‌رسیم. این امر مایه حیرت است، ولی در عین حال تعجبی ندارد. به‌طوری که ملاحظه می‌شود ما اکنون سعی می‌کنیم بفهمیم که وقتی خدا و انسان با هم کار می‌کنند، خدا واقعا چه می‌کند و بشر واقعا چه می‌کند و اینها را کاملا از یکدیگر تفکیک کنیم به طوری که با هم مخلوط نشود و البته ابتدا این طور فکر می‌کنیم که این همکاری هم مثل همکاری دو نفر با یکدیگر است، پس می‌گوییم «او این کار را کرد و من هم آن قسمت دیگر را انجام دادم». ولی این طرز فکر خراب است، خدا این طور نیست. او در درون و بیرون شما است و حتی اگر هم بفهمیم که آن کار را کی کرده، باز هم تصور نمی‌رود زبان بشری قادر به بیان آن به طور صحیح می‌شد.

برای سعی در تشریح این موضوع هر کلیسایی يك نوع تعبیری دارد، ولی پی خواهید برد که آنهایی که بیشتر از همه به اهمیت اعمال نیک معتقدند به شما می‌گویند که ایمان لازم است و حتی آنهایی هم که خیلی اصرار در داشتن ایمان دارند به شما می‌گویند که اعمال نیک بکنید. «به هر صورت بیش از این پیش نمی‌رویم». یقین است همه مسیحیان با این عقیده موافقت می‌کنند.

گر چه ظاهراً ابتدا مسیحیت همه‌اش اخلاقی است و وظایف و قوانین و گناه و فضیلت است، باز بعد از همه اینها به يك چیزی ماورای اینها می‌رسد، یعنی شخص به نظرش کشوری می‌رسد که در آنجا این چیز مورد مذاکره نیست و اگر هم بشود برای تفریح و مزاح است. در آنجا همه مثل آینه‌ای که پر از فروغ است مملو از خوبی هستند. ولی اینها به خوبی خودشان لفظ خوبی را اطلاق نمی‌کنند و هیچ اسمی برایش قایل نیستند و اصلاً متوجه آن هم نیستند. آن‌ها خیلی سرگرم سرچشمه‌ای هستند که این اعمال از آن ساری است، ولی این نزدیک مرحله‌ای است که جاده به لبه پرتگاه دنیا یعنی مرگ می‌رسد و چشم هیچ کس نمی‌تواند خیلی دورتر از این را ببیند، گر چه خیلی‌ها ممکن است بیشتر از نگارنده ببینند.